

# کتاب: اخلاق مسیحی

## نوشته: چ. س. لوئیس

### ترجمه: ر. نامور

## فصل نهم: سخاوت و دستگیری از مستمندان

در گفتارهای پیشین گفتیم که «فضایل اصلی» چهار تا و «نوامیس دینی» سه تا است. سه فضیلت مذهبی عبارت است از ایمان، امید و دستگیری از مستمندان. در باره ایمان در دو فصل آخر بحث خواهیم نمود. قدری در اطراف سخاوت در فصل هشتم بحث شد، ولی به علت عدم تناسب موضوع فقط در آن قسمت از سخاوت که بخشایش نامیده می‌شود گفتگو شد. اکنون اندکی پیشتر می‌رویم. نخست به معنی کلمه «سخاوت» می‌پردازیم. یکی از معانی این کلمه، فقط دادن صدقه می‌باشد، یعنی دستگیری از مستمندان. اصلاً معنی سخاوت خیلی وسیع‌تر از این است. ولی اکنون خواهیم دید چگونه معنی اخیر یعنی دستگیری از مستمندان را پیدا کرده. اگر شخصی «سخاوت» داشته باشد، یکی از بدیهی‌ترین کارهای او دستگیری از مستمندان است، از این رو مردم این دستگیری را سخاوت کامل می‌دانند. مثل این که کسی قافیه را در شعر، بدیهی‌ترین موضوع شعر بداند. از «شعر» فقط قافیه بفهمد و چیز دیگری درک نکند. سخاوت به معنی مسیحی، دارای مفهوم «محبت» است. و محبت هم به معنی مسیحی دارای مفهوم ابراز احساسات نیست. این حالتی است از اراده، نه از احساسات. این حالت اراده را طبعاً نسبت به خود داریم و باید یاد بگیریم که نسبت به دیگران هم داشته باشیم. در مورد بخشایش گفتیم که محبت ما نسبت به خودمان معنی این نیست که خود پسند باشیم. بلکه منظور این است که خیر خود را بخواهیم.

به همین طریق محبت مسیحی (یا سخاوت) در مورد همسایگانمان با علاقه و انسی نسبت به آنها فرق فاحش دارد. ممکن است با بعضی اشخاص انس یا علاقه داشته باشیم و نسبت به بعضی دیگر این طور نباشیم. فهم این موضوع مهم است که این انس طبیعی، نه گناهی است و نه فضیلتی. همان طوری که دوست داشتن یا نداشتن غذای به‌خصوصی، نه گناه و نه فضیلت است. این فقط حقیقتی است. ولی البته آنچه در نتیجه آن بکنیم یا گناه و یا فضیلت است. علاقه طبیعی یا انس نسبت به مردم، کار سخاوتمندی را نسبت به آنان آسان‌تر می‌کند، پس طبعاً وظیفه ما این است که عواطف و علایق خود را تقویت کنیم، بدین معنی که تا حد امکان مردم را دوست بداریم (همان طور که غالباً وظیفه ما این است که علاقه خود را نسبت به ورزش یا غذای سالم تقویت کنیم). این تقویت علایق از این لحاظ نیست که این عمل در نفس خود فضیلت اخلاقی سخاوت است، بلکه از این لحاظ است که نسبت به این فضیلت کمکی است. از طرف دیگر بر ما لازم است که جدا مراقب باشیم مبدا علاقه ما نسبت به شخص بخصوصی ما را عای از سخاوت و یا بی‌انصاف نسبت به دیگری ننماید. حتی بعضی موارد هست که علاقه ما نسبت به شخصی که او را دوست داریم با سخاوت ما در مبارز می‌افتد. مثلاً مادر بی‌اطلاعی ممکن است در اثر علاقه طبیعی نسبت به فرزند خود، او را «لوس» بار بیاورد، یعنی برای قانع ساختن احساسات و علایق شدید خود، سعادت واقعی آینده فرزندش را از بین ببرد!

گر چه علایق طبیعی عادتاً باید تقویت گردد، باز کاملاً خطا است که فکر کنیم راه سخاوتمندی این است که در کنجی نشست و سعی کنیم احساسات محبت آمیز به وجود آوریم. بعضی اشخاص خلقتاً سرد هستند، این صفت برای آنها ممکن است مایه بدبختی باشد، ولی مثل سوهانمه گناهی شمرده نمی‌شود و مانع نمی‌شود که آنها سخاوت داشته باشند و یا این که از این وظیفه معاف باشند. برای همه ما این قانون کاملاً ساده است. بی‌خود وقت خود را صرف اندیشه نکنید که آیا همسایه‌تان را «دوست» دارید یا نه. بلکه طوری عمل کنید که اگر دوست می‌داشتید آن طور می‌کردید. به محض این که چنین کنیم، یکی از اسرار بزرگ را کشف می‌کنیم. وقتی طوری رفتار نمایید که نشان دهد کسی را دوست دارید، فوری دوستی او در دل شما جا می‌گیرد. اگر کسی را که از او بدتان می‌آید صدمه بزنید، خواهید فهمید که بیشتر از او نفرت دارید. اگر نسبت به چنین شخصی محبتی بکنید خواهید دید که کمتر از او نفرت دارید. ولی در این امر استثنایی هم هست. اگر به او محبت کنید که برای خوش‌آیند خدا و برای اطاعت از قانون سخاوت نباشد، بلکه بخواهید به او نشان بدهید که آدم خوب و بخشنده‌ای هستید و او را رهن‌منت خود کرده منتظر قدرشناسی او باشید، شاید مایوس شوید.

مردم احمق نیستند و فوری هر چیزی که جنبه خودنمایی یا آقایی داشته باشد حس می‌کنند. ولی هر وقت به دیگری محبتی کنیم و این نیکی صرفاً به خاطر این باشد که او هم دارای شخصیتی است و مثل ما آفریده خداوند است و آرزومند شای او باشیم به طوری که شادی خود را می‌خواهیم، آن وقت یاد خواهیم گرفت که او را اندکی بیشتر دوست بداریم و یا اقلاً کمتر نسبت به او تنفر نماییم. در نتیجه گر چه سخاوت مسیحی در نظر مردمی که پر از احساسات‌اند چیزی سرد به نظر می‌آید و با این که با انس و علاقه کاملاً فرق دارد، باز به انس و علاقه منتهی می‌شود. فرق میان شخص مسیحی و آدم مادی این نیست که آدم مادی فقط دارای علایق و عواطف است و شخص مسیحی فقط «سخاوت» دارد. آدم مادی به علت این که از یک نفر خوشش می‌آید با مهربانی با او رفتار می‌کند، در حالی که شخص مسیحی نسبت به همه با مهربانی رفتار می‌نماید و هر چه در این راه پیشتر می‌رود، بیشتر اشخاص را دوست می‌دارد تا حدی که بسیار اشخاص را هم که در ابتدا فکر نمی‌کرد بتواند آنها را دوست بدارد، اکنون دوست می‌دارد. همین قانون روحانی به طور عجیبی در جهت مخالف سیر می‌نماید. شاید در ابتدا آلمان‌ها به علت نفرتی که از یهودیان داشتند، با آنها بدرفتاری می‌کردند، ولی کم‌کم به علت این که با آنها بدرفتاری نمودند از آنها نفرت داشتند هر چه ظالم‌تر باشیم بیشتر تنفر داریم و هر چه بیشتر تنفر داشته باشیم ظالم‌تر می‌شویم، بدین طور پیوسته در دایره شرارت دور می‌زنیم.

خوبی و بدی هر دو به نرخ ربح مرکب افزایش می‌یابد. از این رو تصمیمات کوچکی که من و شما هر روز می‌گیریم اهمیت بی‌پایانی دارد. کوچکترین کار نیک امروز ما مثل تصرف یک نقطه سوق‌الجیشی است که از آنجا چند ماه بعد می‌توانیم به پیروزی‌هایی که هرگز خواب آن را هم نمی‌دیدیم نایل شویم. یک افراط‌ظاهراً مختصر امروز شما در شهوت یا غضب، ممکن است در عالم معنوی سبب از دست دادن یک سنگر اخلاقی یا یک بلندی، یا یک خط آهن و یا یک پل اخلاقی شود که دشمن از آنجا حمله‌ای که در غیر آن صورت امکان نداشت به‌نماید. بعضی از نویسندگان کلمه سخاوت را نه تنها برای تعریف محبت مسیحی در میان افراد بشر، بلکه برای محبت خدا برای بشر و محبت بشر برای خدا به کار می‌برند. مردم در باره قسمت دوم غالباً پریشان‌اند، یعنی به آنها گفته می‌شود که باید خدا را دوست بدارند. آنها چنین حسی نمی‌توانند در خودشان پیدا کنند. پس چه باید بکنند؟ جواب همان جواب قبل است. آن طور کنید که خودتاه هم می‌کردید. ننشینید و از خودتان احساسات اختراع نکنید از خود بپرسید:

«اگر من اطمینان داشتم که خدا را دوست دارم چه می‌کردم؟» وقتی جواب را پیدا کردید، مطابق آن عمل کنید.

روی هم رفته بحث در اطراف محبت خدا نسبت به انسان خیلی خطرش کمتر از بحث در اطراف محبت بشر نسبت به خدا است. هیچ کس نمی‌تواند همیشه نسبت به خدا احساسات پاک داشته باشد و اگر هم این کار امکان داشت، اساساً احساسات چیزی نیست که خدا بدان علاقه‌مند باشد. محبت مسیحی نسبت به خدا یا انسان، کار اراده شخص است. اگر ما سعی کنیم اراده خدا را انجام دهیم، فرمان او را اطاعت می‌کنیم که می‌فرماید: «خداوند خدای خود را دوست بدار» اگر خدا بخواهد، می‌تواند به ما احساسات محبت‌آمیز عطا کند. ما نمی‌توانیم این احساسات را برای خود بی‌آفرینیم و نباید حق داشتن این احساسات را برای خود قایل شویم، ولی چیز مهمی که باید به خاطر بسپاریم این است که گر چه احساسات ما پدیدار شده و از بین می‌رود، باز محبت خدا نسبت به بشر پایدار است. این محبت خدا در اثر گناهان و بی‌قیدی ما فرسوده نمی‌شود و بنابراین خدا در تصمیم خود ثابت است که ما باید از گناهانمان رهایی یابیم ولو این رهایی برای ما و خدا هم خیلی گران تمام شود.